

ادعای مبنی بر اینکه «کمونیسم هرگز کارساز نبوده است»، نادرست می‌باشد.

سخنرانی ریموند لوتا در مورد تاریخ واقعی انقلاب‌های روسیه و چین، و آینده‌ای حتی رهایی‌بخش‌تر با کمونیسم نوین. در

۲۳ ژوئیه ۲۰۲۶ در کتابخانه انقلاب در نیویورک برگزار شد.



همه خوش‌آمدید. من لوچا هستم. من عضو لشکر کمونیست‌های انقلابی (RevCom Corps) برای رهایی بشریت هستم. و خوشحالم که از طرف این گروه و از طرف انتشارات کتابخانه انقلاب نیویورک به همه شما در اینجا خوشامد می‌گویم.

[تشویق حضار]

کتابخانه انقلاب (Revolution Books) یک مرکز است، یک مرکز انقلابی برای زندگی سیاسی، فکری، فرهنگی و یک جنبش برای انقلاب هست. و این یک مکان مهم است؛ این یک مکان گران‌بها است که ما داریم. و من بسیار خوشحالم که امروز همه اینجا دورهم جمع شده‌ایم. ما برای ارائه سخنرانی ریموند لوتا اینجا هستیم. عنوان سخنرانی **«کمونیسم هرگز کارساز نبوده است»، نادرست می‌باشد: تاریخ واقعی انقلاب‌های روسیه و چین و آینده‌ای حتی رهایی‌بخش‌تر با کمونیسم نوین»** است.

ریموند لوتا از پیروان رهبر انقلابی باب آواکیان است؛ و از مدافعان کمونیسم نوین آواکیان است. او یک اقتصاددان سیاسی است که به‌طور گسترده در مورد تاریخ انقلاب کمونیستی، جهانی‌سازی امپریالیستی و اصول توسعه پایدار سوسیالیستی نوشته است.

من فقط یک دقیقه دیگر او را معرفی می‌کنم. می‌خواهم همه را تشویق کنم که قرار است یک سخنرانی بشنویم.

این سخنرانی حدود یک ساعت طول خواهد کشید. این یک سخنرانی یک ارائه اساسی است.

از عنوان می‌توانید بفهمید که چقدر مهم است و از آنچه امروز برای شنیدن آن به اینجا آمده‌اید، متوجه می‌شوید. این قرار است عمیق باشد. قرار است مهم باشد. قرار است چیزی نباشد که قبلاً شنیده باشید. بنابراین می‌خواهیم سخنرانی را بررسی کنیم. پس از آن پرسش و پاسخ وجود خواهد داشت و ما واقعاً می‌خواهیم همه را در پرسش و پاسخ این موضوع تشویق کنیم. ما می‌خواهیم بتوانیم تا درباره چیزهایی که در ارائه شنیده‌ایم صحبت کنیم. گاهی اوقات مردم دورهم جمع می‌شوند و همه‌جا می‌روند و درباره چیزهای زیادی صحبت می‌کنند و در این کتاب‌فروشی می‌توانیم درباره انواع چیزها صحبت کنیم، اما امروز می‌خواهیم روی موضوعی که برای آن اینجا هستیم تمرکز کنیم.

بنابراین وقتی به بخش پرسش و پاسخ می‌رسیم، می‌خواهیم از مردم حاضر بخواهیم در رابطه با ارائه صحبت کنند و خوشحال می‌شویم که سؤالات و نظرات را بپذیریم و باهم وارد بحث شویم. فکر می‌کنم با این مقدمه کارمان را شروع کنیم. بنابراین می‌خواهم ریموند لوتا را دعوت کنم.



ریموند لوتا صحبت می‌کند...

بسیار خب. بنابراین، می‌خواهم از همه برای حضور در برنامه امشب تشکر کنم. و عنوان سخنرانی من، همان‌طور که شنیده‌اید، **«کمونیسم هرگز کارساز نبوده است»، نادرست می‌باشد: تاریخ واقعی انقلاب‌های روسیه و چین و آینده‌ای حتی رهایی‌بخش‌تر با کمونیسم نوین»** است.

چرا این سخنرانی را ارائه می‌دهم؟

زیرا هرکسی که به بشریت و سیاره زمین اهمیت می‌دهد، با یک چالش تاریخی روبرو است. سیاره ما در آتش است. خطر جنگ جهانی، جنگ هسته‌ای در حال افزایش است. این جهانی از استثمار جهانی بی‌رحمانه، زنجیره‌های تأمین، و بدبختی است. جهانی که در آن از هر سه زن روی این سیاره، یک نفر خشونت یا سوءاستفاده جنسی را تجربه می‌کند.

جهانی که در آن فاشیسم در سراسر این سیاره در حال وحشیگری است. این جهان فریاد انقلاب سر می‌دهد تا نظامی را که عامل این و سایر دهشت‌هاست، سرنگون کند و یک سیستم سوسیالیستی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی رهایی‌بخش ایجاد کند که راه را برای جهانی کمونیستی باز کند که در آن انسان‌ها واقعاً بتوانند شکوفا شوند و از سیاره محافظت کنند.

می‌بینید، ما تحت سیستم سرمایه‌داری امپریالیسم زندگی می‌کنیم. این سیستمی است که در آن اقلیت کوچکی از جامعه، طبقه سرمایه‌دار، مالک و کنترل‌کننده ابزارهای اصلی تولید است، من در مورد کارخانه‌ها، ماشین‌آلات و ارتباطات از راه دور، حمل‌ونقل،

زمین و منابع صحبت می‌کنم. این سیستمی است که در آن طبقه کارگر باید ظرفیت کار خود را برای زنده ماندن بفروشد. باید ظرفیت کار خود را به این سرمایه‌داران بفروشد. و این سیستمی است که یک انگیزه درونی دارد، سرمایه‌داران باید برای سود و سود بیشتر با یکدیگر رقابت کنند. برای سهم بیشتر بازار رقابت کنند. برای کنترل منابع و مناطق رقابت کنند. گسترش یابند یا بمیرند. با کارایی بیشتری استثمار کنند یا نابود شوند. و قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری برای تسلط بر جهان رقابت می‌کنند. بنابراین، طمع نیست، میلیاردرها بازار را اداره نمی‌کنند، این ریشه چیزی است که ما با آن روبرو هستیم. این ماهیت درونی و عملکرد این سیستم است که علت دهشت این جهان است. و ما نمی‌توانیم این مشکلات را با مبارزه برای دستمزدهای بالاتر یا با تلاش برای توانمندسازی جامعه یا انتخاب دموکرات‌ها یا به اصطلاح سوسیالیست‌های دموکراتیک که در چارچوب این سیستم عمل می‌کنند و مردم را به آن محدود می‌کنند، حل کنیم. یا ما انقلاب می‌کنیم تا به این سیستم اقتصادی سرمایه‌داری امپریالیستی و قدرت دولتی که آن را اعمال می‌کند پایان دهیم، یا این سیستم تهدید خود را برای تمدن بشری و سیاره زمین تسریع می‌کند.

در این سخنرانی، درباره رهبر انقلابی باب آواکیان خواهید شنید. او از دل خیزش‌های بزرگ دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ بیرون آمد. باب آواکیان رادیکال‌ترین متفکر و مهم‌ترین رهبر سیاسی و انقلابی روی کره زمین است. در طول ۴۵ سال گذشته، او کمونیسم نوین را توسعه داده است. این روش و رویکرد علمی برای درک عمیق جهان آن‌گونه که هست و آن‌گونه که می‌تواند باشد، به‌منظور انجام عمیق‌ترین انقلاب برای رهایی بشریت است. و اگر سخنرانی من امشب دستاوردی داشته باشد، باید این باشد که شما را تحریک و الهام بخشد تا درباره کار و رهبری پیشگامانه باب آواکیان بیشتر بیاموزید و با آن درگیر شوید، سخنرانی ۲۰۲۶ اوایل امسال منتشر شد. **«بشریت در آستانه، یک راهپیمایی اجباری به ورطه نابودی یا یک راه انقلابی برای خروج از جنون»**. و امیدوارم این سخنرانی شما را تشویق کند تا اولین گام‌های خود را در انقلابی که به‌شدت موردنیاز و ممکن است، بردارید.

اما همین سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی که بشریت را به‌زور به ورطه نابودی می‌کشانند، در سر شما فرومی‌کند که کمونیسم کار نمی‌کند، این یک پروژه آرمان‌شهری خطرناک است که به کابوس تمامیت‌خواهی منجر می‌شود که شما را به ربات تبدیل می‌کند.

این تهمت خودخواهانه باهدف جلوگیری از دانستن این موضوع است که جایگزینی برای کابوس این سیستم وجود دارد. به همین دلیل است که حاکمان سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی و ایدئولوگ‌های آن‌ها در ۵۰ سال شستشوی مغزی ضد کمونیستی فزاینده سرمایه‌گذاری کرده‌اند که انقلاب‌های سوسیالیستی در روسیه از ۱۹۱۷ تا ۱۹۵۶ و انقلاب چین از ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ را به باد انتقاد می‌گیرد، تا ذهن‌ها را حتی از در نظر گرفتن امکانات رهایی‌بخش‌تری که توسط کمونیسم نوین باب آواکیان ایجاد شده است، ببندد. در حقیقت، انقلاب‌های سوسیالیستی در روسیه و چین اولین تلاش‌ها در تاریخ مدرن برای ساختن جوامعی عاری از استثمار و ستم بودند. آن‌ها باوجود احتمالات باورنکردنی، به دستاوردهای شگفت‌انگیزی دست یافتند. شما این را نمی‌دانید زیرا این انقلاب‌ها بی‌وقفه دروغ گفته و تحریف می‌شوند. بنابراین ما باید به حقیقت این انقلاب‌ها، دستاوردهای بزرگ آن‌ها، و همچنین کاستی‌ها و مشکلات آن‌ها، که برخی بسیار جدی هستند، دست‌یابیم. و باید بررسی کنیم که چگونه باب آواکیان این تجربه را جمع‌بندی کرده و مسیری بسیار رهایی‌بخش‌تر را برای انقلاب ترسیم کرده است تا همه‌چیز را تغییر دهد. اما ما فقط با دروغ‌ها و تحریف‌های ضد کمونیستی ایدئولوگ‌ها و مدافعان آشکار این سیستم روبرو نیستیم. می‌بینید، ما در دانشگاه‌ها، هنرها، جنبش‌های اجتماعی، و در سراسر جامعه،

توسط یک فرهنگ روشنفکری احاطه شده‌ایم که اصرار دارد هیچ حقیقت عینی وجود ندارد، هیچ کس نباید حقیقت عینی بخواند، و هرکسی که به شما می‌گوید حقیقت عینی وجود دارد، سعی دارد واقعیت خود را به شما تحمیل کند.

این طرز تفکر بیدار اصرار دارد که واقعیت هرکسی متفاوت است، که همه ما هویت‌ها و تجربیات و حقایق و واقعیت‌های خودمان را داریم.

این بسیار اشتباه و مضر است. مردم را ناامید می‌کند. (ببخشید) مردم را درمانده می‌کند. مردم را در مواجهه با مشکلات عظیم درمانده می‌کند.

بله. واقعیتی که بشریت با آن روبروست و سیاره زمین را تهدید می‌کند. و باب آواکیان رهبری نبرد ایدئولوژیک گسترده انجمن را برای مقابله و شکست این شیوه تفکر مسموم که مانع مبارزه و انقلاب برای پایان دادن به ظلم و ستم و ایجاد جامعه‌ای می‌شود که مردم می‌خواهند در آن زندگی کنند، بر عهده دارد.

بنابر این با توجه به عنوان سخنرانی من، کمونیسم چیست؟

این یک نظریه علمی است که توسط کارل مارکس در اواسط دهه ۱۸۰۰ توسعه یافت.

این نظریه ابزارهایی را برای درک چگونگی توسعه جامعه بشری فراهم می‌کند تا به عمق آن نفوذ کنیم و ساختار و عملکرد جامعه را درک کنیم.

ارتباطات متقابل بین سیستم تولید جامعه در مرحله خاصی از توسعه و نهادهای حاکم بر جامعه، سیستم قانون، فرهنگ و ارزش‌ها. و این نظریه علمی ما را قادر می‌سازد تا درک کنیم که چرا انقلاب‌ها برای غلبه بر تضادهای جامعه ضروری هستند.

در دنیای امروز، تضاد اساسی این است که تحت سرمایه‌داری، تولید، چه کامپیوتر باشد چه لباس یا غذا، به شدت اجتماعی شده است و افرادی که به عنوان بخشی از شبکه‌های گسترده جهانی تولید کار می‌کنند، در آن مشغول به کار هستند. اما ثروتی که صدها میلیون نفر در سراسر این سیاره ایجاد کرده‌اند و ابزار تولید آن ثروت، به صورت خصوصی توسط طبقه کوچکی از استثمارگران سرمایه‌دار کنترل می‌شود.

نظریه علمی کمونیسم، مبارزه زنده برای دستیابی به یک دنیای کمونیستی را هدایت می‌کند. دنیای کمونیستی، دنیایی است که در آن بشریت دیگر به طبقات، به اربابان و بردگان تقسیم نشده است. دنیایی که در آن تمام سیستم‌های تولیدی مبتنی بر استثمار از بین رفته‌اند. دنیایی که در آن تمام روابط ستمگرانه مانند روابط بین زن و مرد، ملیت‌های مختلف و گروه‌های نژادی، کسانی که در حوزه ایده‌ها و مدیریت کار می‌کنند و کسانی که عمدتاً با دستان خودکار می‌کنند، از بین رفته‌اند.

بر این تقسیم‌بندی‌ها غلبه شده و در آن‌ها تمام ارزش‌ها و شیوه‌های تفکری که از این سیستم سرچشمه می‌گیرند و آن را تقویت می‌کنند، مانند برتری مردانه و فردگرایی من من من، از بین رفته‌اند. همه این‌ها نیز دگرگون و مغلوب شده‌اند.

کمونیسم جامعه‌ای و جهانی است که در آن مردم برای خیر عمومی کار و مبارزه می‌کنند. جایی که هر کس هر آنچه می‌تواند به جامعه کمک می‌کند و آنچه را که برای زندگی شایسته انسان نیاز دارد، پس می‌گیرد.

کمونیسم یک جامعه جهانی از بشریت آزاد و همکار است.

پس سوسیالیسم چیست؟

سوسیالیسم سه چیز است. اول، یک شکل است، شکل جدیدی از قدرت سیاسی، دیکتاتوری پرولتاریا، که در آن ستم‌دیدگان و استثمارشدگان سابق در اتحاد با اکثریت قریب به اتفاق جامعه، با رهبری یک قدرت پیش‌تاز دوران‌دیش، یک حزب پیش‌تاز، بر جامعه حکومت می‌کنند.

این قدرت دولتی جدید، سرمایه‌داران قدیمی و جدید را کنترل می‌کند. این امر، مردم را در همه جهات آزاد می‌کند و به توده‌های مردم حق و توانایی پیوستن به یکدیگر، پذیرفتن مسئولیت جهت‌دهی جامعه و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های معنادار را می‌دهد و از حقوق فردی محافظت می‌کند.

این دولت سوسیالیستی نوین، سکوی پرتابی برای ترویج و گسترش انقلاب در جهان است. بنابراین این اولین نکته در مورد سوسیالیسم، شکل جدیدی از قدرت سیاسی است.

دوم، سوسیالیسم یک سیستم اقتصادی جدید است که در آن منابع و ظرفیت‌های تولیدی جامعه از طریق دولت سوسیالیستی به صورت اجتماعی در مالکیت عمومی قرار دارند. دیگر خبری از اکسون (ExxonMobil) نیست؛ دیگر خبری از تسلا نیست.

این ظرفیت‌ها برای تأمین نیازهای مردم و غلبه بر نابرابری‌های اجتماعی برای محافظت از سیاره زمین و گسترش انقلاب مورد استفاده قرار می‌گیرند.

دیگر سود و استثمار بر جامعه و مردم حاکم نیست. تولید آگاهانه بر اساس همکاری برنامه‌ریزی و اجرا می‌شود، نه رقابت. درنهایت، سومین نکته در مورد سوسیالیسم این است که سوسیالیسم گذار به یک جهان کمونیستی است، مبارزه انقلابی جهان کمونیستی و دگرگونی آزمایش و کشف برای دگرگون کردن تمام ساختارهای اقتصادی، تمام نهادها و ترتیبات اجتماعی و تمام ایده‌ها و ارزش‌هایی که تقسیم جامعه به طبقات را تداوم می‌بخشند. قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی جدید در آمریکای شمالی که توسط باب آواکیان نوشته شده است، طرح و چشم‌اندازی را برای نوع انقلاب سوسیالیستی عمیق و رهایی‌بخش موردنیاز در جهان امروز ارائه می‌دهد.

آنچه من توصیف می‌کنم کاملاً و اساساً با برنامه شوونیستی امپریالیستی و توهمات که توسط زهران ممدانی، سوسیالیست دموکرات آمریکا و دیگر اصلاح‌طلبان چپ ترویج می‌شود، متفاوت است.

ایده آن‌ها از سوسیالیسم این است که این سیستم سرمایه‌داری-امپریالیسم، این سیستم انگلی استعمار، غارت و جنگ جهانی را به‌گونه‌ای مسئولیت‌پذیرتر کنند که با یک شبکه امنیت اجتماعی بزرگ‌تر، از نظر اجتماعی پاسخگوتر باشد. برنامه آن‌ها توزیع مجدد ثروت است.

اما مشکل اینجاست. واقعیت این است.

این ثروت از استعمار و رنج میلیاردها نفر در سراسر این سیاره به دست می‌آید. از کارگاه‌های عرق‌ریزی بنگلادش گرفته تا معادن، معادن کبالت کنگو تا مزارع کشاورزی مکزیک و آمریکای مرکزی. این پول خونی است که می‌خواهند دوباره توزیع کنند. و می‌گویند: «خب، بیایید از پولی که صرف جنگ ایران می‌شود استفاده کنیم. بیایید از آن برای مراقبت‌های بهداشتی استفاده کنیم.» اما مشکل اینجاست. و واقعیت این است.

آن جنگ‌ها در ایران، عراق، آنچه ایالات متحده آمریکا در جهان انجام می‌دهد، این جنگ‌ها، این اشغال‌ها، این تهاجم‌ها، بخش جدایی‌ناپذیر از عملکرد امپراتوری ایالات متحده آمریکا و نحوه ساخت و گسترش ثروت و کنترل آن بر سیاره هستند.

مهم‌ترین کارکرد شهر نیویورک

اما کارکرد حیاتی و اساسی شهر نیویورک در این نظم اجتماعی، اقتصادی و سرمایه‌داری-امپریالیستی این است که به عنوان مرکز عصبی مالی یک امپراتوری خونین است. و از شما می‌پرسم، آیا زهران ممدانی حتی زیر سوال بردن این موضوع را به چالش می‌کشد یا باید به الزامات این امپراتوری پاسخ دهد؟

بنابراین این نوع سوسیالیسم قلابی با دستور کار مقرون‌به‌صرفه‌اش، مردم را از انقلاب واقعی که مورد نیاز و برای رسیدن به جهانی فراتر از سرمایه‌داری به سوی یک سیستم و جهانی بهتر امکان‌پذیر است، دور می‌کند و با آن مخالفت می‌کند. به حرف این سوسیالیست‌های دموکرات گوش کنید، آنها دائماً اعلام یا انکار می‌کنند که ما طرفدار انقلابی برای سرنگونی سیستم نیستیم. نه، نه، نه. ما مسئولیت‌پذیرتر از این حرف‌ها هستیم.

و این همان سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی است که بشریت را به فاجعه می‌کشاند. بنابراین دوباره، به خطرات آنچه با آن روبرو هستیم برمی‌گردیم. نیاز به انقلاب در جهانی که خواستار تغییر اساسی است. و این سیستم، آن حرکت اجباری به‌سوی ورطه نابودی را تسریع می‌کند. بنابراین، من به حقیقت می‌پردازم. اولین و تکان‌دهنده‌ترین انقلاب‌های سوسیالیستی در روسیه و چین، مشکلاتی که روی آن‌ها کار می‌کردند، آنچه به دست آوردند، و کجا و چگونه کوتاهی کردند، و همه این‌ها چه چیزی در مورد امکان انسان به ما می‌گوید، و

اینکه چگونه می‌توانیم امروز واقعاً انقلابی بر اساس کمونیسم نوین انجام دهیم که می‌تواند بشریت را قادر به کسب قدرت و پیشبرد این انقلاب برای دستیابی به جهانی بدون ستم و استثمار کند.

این تجربه قبلی انقلاب حاوی چیزهای زیادی برای آموختن است و با یک رویکرد علمی و رویکرد مبتنی بر شواهد می‌توانیم دستاوردها، کاستی‌ها و خطاها، ازجمله خطاهای فاحش، را شناسایی کنیم. و همان‌طور که گفتم، در مورد اینکه چگونه با کمونیسم نوینی که باب آواکیان ساخته است، اکنون می‌توان آن انقلاب واقعاً رهایی‌بخش را برای رهایی بشریت از هرگونه ستم و استثمار انجام داد و به‌پیش برد، صحبت خواهیم کرد.

پی‌بی‌ایید به انقلاب روسیه ۱۹۱۷ بپردازیم.

انقلابی که فصل نوینی را در تاریخ بشر گشود. یک پیشرفت قاطع، یک‌راه در تاریکی جامعه طبقاتی ستمگر.

حالا وقتی درباره انقلاب‌های کمونیستی می‌شنوید، داستان بورژوازی این است که رهبران قدرت‌طلب و فریبکار مانند لنین و مائو اراده خود را بر مردمی که زندگی عادی دارند تحمیل می‌کنند. این رهبران قصد داشتند جامعه را به‌زور و با تصویر استبدادی خود بازسازی کنند.

اما چرا مردم انقلاب می‌کنند؟ چرا انقلاب‌های روسیه و چین میلیون‌ها نفر را برای بازسازی واقعی جامعه بسیج کردند؟ خب، بیایید به روسیه قبل از انقلاب نگاه کنیم.

انقلاب روسیه در بحبوحه آشفتگی جنگ جهانی اول که در سال ۱۹۱۴ آغاز شد، رخ داد.

جنگی بین قدرت‌های امپریالیستی برای برتری جهانی. این یک قتل‌عام گسترده بود.

۱/۵ میلیون روس در جنگ جان باختند و گرسنگی، قحطی و بیماری پس‌از آن گسترش یافت و شایع شد. جامعه روسیه چگونه بود؟ عمدتاً از دهقانانی با قطعات زمین کوچک تشکیل شده بود. زندگی اقتصادی عقب‌مانده و تحت سلطه سنت بود. شهرها مکان‌هایی برای خانه‌های شلوغ و بیماری بودند. و روسیه یک امپراتوری بود، زندانی برای ملیت‌هایی که حقوق اقلیت‌های ملی را انکار می‌کردند. جامعه در بحران بود. حزب بلشویک به رهبری لنین برنامه و دیدگاهی داشت که به‌طور گسترده طنین‌انداز شد. و این رهبری کمونیستی آماده بود تا به‌گونه‌ای عمل و رهبری کند که هیچ نیروی دیگری در جامعه نمی‌توانست یا نمی‌خواست.

در اکتبر ۱۹۱۷، بلشویک‌ها قیامی مردمی را رهبری کردند که نظم قدیمی را سرنگون کرد. یک قدرت دولتی نوین، یک سیستم حکومتی کاملاً متفاوت در حال ایجاد بود و بلافاصله روسیه را از جنگ جهانی اول خارج کرد.

اما به‌محض اینکه انقلاب به قدرت رسید، نیروهای نظم قدیمی و امپریالیست‌ها برای سرکوب آن اقدام کردند. این‌طور نیست که امپریالیست‌ها بگویند: "هی، شماها، انقلاب خود را انجام دادید. بیایید ببینیم چگونه پیش می‌رود. ۱۰ سال دیگر برگردید و نتایج را مقایسه خواهیم کرد." نه، مرتجعین داخلی، حمله ضدانقلابی به رژیم جدید را آغاز کردند. ۱۴ قدرت خارجی، ازجمله ایالات متحده

آمریکا، کمک‌های نظامی و نیرو برای کمک به سرنگونی رژیم جدید فرستادند. اما دولت سوسیالیستی نوین صرفاً برای بقای خود از طریق قحطی، مرگ و جنگ داخلی نمی‌جنگید. همچنین برای پیشبرد یک انقلاب اجتماعی عمیق مبارزه می‌کرد. و منظورم چیست؟ رهایی زنان دغدغه اصلی و هدایت‌کننده انقلاب بود. این انقلاب سیستم ازدواج مورد تأیید کلیسا را که اقتدار مردان بر همسران و فرزندان را مجاز می‌دانست، لغو کرد. طلاق آسان شد. مراقبت‌های دوران بارداری رایگان ارائه شد. در سال ۱۹۲۰، اتحاد جماهیر شوروی اولین کشور اروپایی شد که سقط‌جنین را قانونی کرد و روابط همجنس‌گرایان قانونی شد. در چندین جمهوری آسیای مرکزی، انقلاب از زنان و مردانی که قوانین ظالمانه شریعت اسلامی مانند ازدواج‌های از پیش تعیین‌شده و حجاب اجباری را به چالش می‌کشند، حمایت کرد.

یک ستم ملی ریشه‌دار، هدف اصلی بود. انقلاب بلشویکی اولین دولت چندملیتی جهان را بر اساس برابری ملیت‌ها ایجاد کرد. به ملیت‌های اقلیت حق آموزش به زبان‌های مادری داده شد. این امر در جامعه قدیمی غیرقانونی بود. ملیت‌های اقلیت شاهد شکوفایی فرهنگ بودند و کتاب‌هایی به بیش از ۴۰ زبان غیروسی منتشر شد و فرهنگ‌های متنوع مورد تحسین قرار گرفتند.

و در این زمان در ایالات متحده آمریکا چه می‌گذشت؟ سیاه‌پوستان با تبعیض نژادی و ترور دسته‌جمعی کو کلاکس کلان مواجه بودند.

در سال ۱۹۲۴، لنین درگذشت. مبارزه در درون رهبری شوروی شدت گرفت. آیا می‌توانستید سوسیالیسم بسازید یا به دلیل شرایط عقب‌ماندگی روسیه، امیدی به آن نبود؟

جوزف استالین با پیش گذاشت و برای این دیدگاه مبارزه کرد که اتحاد جماهیر شوروی می‌تواند و باید در این شرایط دشوار، راه سوسیالیستی را در پیش بگیرد تا نیازهای مردم را برآورده کند و به انقلاب در جاهای دیگر کمک کند.

تحت رهبری استالین، دولت شوروی در سال‌های ۱۹۲۸-۱۹۲۷ به سمت ایجاد نوع جدیدی از اقتصاد حرکت کرد.

ابزار تولید ثروت در صنعت دیگر در دست یک اقلیت کوچک استثمارگر نبود. اکنون آن‌ها از طریق دولت سوسیالیستی در مالکیت اجتماعی بودند. و برای اولین بار در تاریخ مدرن، سازمان‌دهی آگاهانه تولید اجتماعی طبق یک برنامه امکان‌پذیر شد. یک برنامه اقتصادی که نیازهای صنعت را برای برآوردن نیازهای مردم هماهنگ می‌کرد و به پایان دادن به فقر و ستم کمک می‌کرد.

صنعت تحت مالکیت اجتماعی دولت قرار گرفت. تولید دیگر مبتنی بر استثمار کارگران توسط اقلیتی از صاحبان سرمایه‌دار ابزار تولید نبود. و اقتصاد شوروی به سرعت رشد کرد. استانداردهای زندگی در شهرها افزایش یافت. بلای بیکاری برطرف شد.

به من نگویند سوسیالیسم کار نمی‌کند.

در مورد سرمایه‌داری، بیابید ببینیم که در آن زمان چقدر خوب کار می‌کرد. اقتصاد سرمایه‌داری جهانی در اواخر دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ با رسیدن بیکاری به ۲۰ و ۵۰ درصد، در رکود عمیقی فرو رفته بود. مردم در شهرهای بزرگی مانند برلین و نیویورک گرسنه بودند. کارخانه‌ها تعطیل شدند. مواد غذایی و محصولات صنعتی به دلیل عدم امکان فروش، نابود می‌شدند. اقتصاد شوروی در اواخر دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰ به شیوه‌های مثبت و عمده‌ای در حال دگرگونی بود. دولت سوسیالیستی همچنین تلاشی را برای اشتراکی کردن کشاورزی آغاز کرده بود تا دهقانان را در واحدهای تعاونی جمعی بزرگ‌تر گرد هم آورد. اما مشکلات جدی وجود داشت. توجه کافی به تغییر تفکر و ارزش‌های مردم معطوف نمی‌شد. و همان‌طور که مائو گفت، اگر ارزش‌های تعاونی شکل نگیرد، مالکیت دولتی کارخانه‌ها چه فایده‌ای دارد؟

در اوایل دهه ۱۹۳۰، اوضاع بین‌المللی تهدیدآمیزتر شد. هیتلر در سال ۱۹۳۳ قدرت را در آلمان تثبیت کرد و اتحاد جماهیر شوروی را هدف قرارداد. در مواجهه با جنگی که می‌توانست اتحاد جماهیر شوروی را نابود کند، استالین به دنبال تثبیت و اتحاد جامعه بود. این دیدگاه وجود داشت که اتحاد جماهیر شوروی باید به سطح کاملاً جدیدی از صنعتی شدن جهش کند.

به نظم و اتحاد اهمیت زیادی داده می‌شد. و به‌طور فزاینده‌ای این وحدت بر اساس میهن‌پرستی شکل می‌گرفت که ملیت روسی را به‌عنوان میهن‌پرستانه‌ترین ملیت ارتقا می‌داد.

برخی از تحولات اجتماعی عمده‌ای که رخ داده بود، مانند دسترسی به سقط‌جنین، معکوس شدند. مخالفت و عدم توافق با سیاست‌های دولت به‌طور فزاینده‌ای با ضدانقلاب برابر دانسته می‌شد و بسیاری از افراد بی‌گناه به‌دروغ متهم، زندانی و اعدام می‌شدند.

اکنون اتحاد جماهیر شوروی با ضدانقلاب واقعی روبرو بود و تهدید واقعی تهاجم و حمله وجود داشت. اما رویکردی که رهبری شوروی، استالین به‌عنوان مهم‌ترین رهبر در این دوره، اتخاذ کرد، تبدیل سوسیالیسم به‌نوعی دژ بود. دیدگاهی از سوسیالیسم دژگونه وجود داشت که می‌توانست در برابر حمله مقاومت کند.

در سطح بین‌المللی، اتحاد جماهیر شوروی انقلاب در سایر نقاط جهان را تابع ایجاد یک جبهه متحد جهانی علیه فاشیسم، از جمله با قدرت‌های امپریالیستی غربی، قرار داد. و استالین دفاع از دولت سوسیالیستی را بالاتر از پیشرفت انقلاب جهانی قرار داد.

اکنون، این یک تضاد حاد است؛ دفاع از دولت سوسیالیستی در مواجهه با یورش امپریالیستی و درعین‌حال تلاش برای گسترش انقلاب.

باب آواکیان تحلیل کرده است که نقش اصلی دولت سوسیالیستی، عملکرد به‌عنوان یک منطقه پایگاهی برای پیشرفت انقلاب جهانی و دفاع از خود بر این اساس است. کل جهان در اولویت قرار دارد و این عنصر اصلی کمونیسم نوین است.

در ژوئن ۱۹۴۱، ارتش آلمان حمله خود را به اتحاد جماهیر شوروی آغاز کرد. ۲۶ میلیون شهروند و سرباز شوروی جان خود را از دست دادند، بیش از مجموع تلفات سایر جنگجویان بریتانیا، فرانسه، ایالات متحده آمریکا و سایر قدرت‌هایی که با آلمان می‌جنگیدند. و آنچه از دید عموم و کتاب‌های درسی پنهان مانده این است که اتحاد جماهیر شوروی تحت رهبری استالین بود که نقش تعیین‌کننده‌ای در شکست هیتلر و ماشین جنگی غارت و فتح آلمان ایفا کرد. شوروی‌ها حدود ۷۵٪ از نیروهای رزمی آلمان نازی را نابود کردند.

اما همان‌طور که باب آواکیان اشاره کرده است، درحالی‌که اتحاد جماهیر شوروی نقش حیاتی در شکست فاشیست‌ها ایفا کرد، این کار عمدتاً بر اساس میهن‌پرستی (ناسیونالیسم) انجام شد. سازش با ارزش‌های سنتی وجود داشت. و این به‌شدت سوسیالیسم را تضعیف و به خطر انداخت. درک مردم از سوسیالیسم واقعی را تضعیف کرد. و با بیرون آمدن از جنگ جهانی دوم، جنگی که در سال ۱۹۴۵ پایان یافت، این سؤال که آیا اتحاد جماهیر شوروی در مسیر سوسیالیستی باقی خواهد ماند یا خیر، به‌شدت مطرح شد. پس از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳، نیروهای بورژوازی جدید در درون حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی برای به دست گرفتن قدرت در سال ۱۹۵۶ مانور دادند. آن‌ها اتحاد جماهیر شوروی را به یک جامعه سرمایه‌داری دولتی تبدیل کردند. این پایان اولین دولت سوسیالیستی بود. اما این شکست تلخ و خطاها و مشکلاتی که از آن‌ها صحبت کردم، آنچه را که به‌طور قاطع اصول و تعیین‌کننده انقلاب ۱۹۱۷ تا ۱۹۵۶ است، نفی نمی‌کند.

انقلاب روسیه نمایانگر اولین گام‌ها در مسیر رهایی بشر به‌سوی جهانی عاری از ستم و استثمار بود. اما این مسیر باید بیشتر پیموده شود.

و مائو سه‌دو، رهبر انقلاب چین، پروژه رهایی بشر را به جایگاه کاملاً نویی از درک و عمل رساند.

پس بیایید به انقلاب چین در سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ بپردازیم.

بازهم، با شرایطی در جامعه شروع می‌کنیم که ضرورت انقلاب را ایجاد کرد و حمایت از انقلاب را برانگیخت.

چین جامعه‌ای بود که اکثریت قریب به اتفاق آن دهقانان بی‌بضاعتی بودند که تحت حکومت ظالمانه و خودسرانه زمین‌داران قرار داشتند. در دوران سخت، دهقانان به خوردن برگ و پوست درختان روی می‌آوردند و حتی مجبور می‌شدند برخی از فرزندان خود را بفروشند تا فرزندانشان بتوانند زنده بمانند. برای زنان، زندگی جهنمی واقعی بود. کتک زدن همسر، فحش‌های برنامه‌ریزی‌شده و عمل شنیع بستن پا.

در شهرها، وضعیت ناامیدکننده بود.

قبل از وقوع جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹، سالانه ۲۵۰۰۰ جسد از خیابان‌های شانگهای جمع‌آوری می‌شد.

در کشوری با ۵۰۰ میلیون نفر جمعیت، تنها ۱۲۰۰۰ پزشک آموزش دیده در پزشکی مدرن وجود دارد. امید به زندگی در سال ۱۹۴۹، ۳۲ سال بود.

به همین دلیل است که مردم انقلاب می‌کنند. به همین دلیل است که سرنگونی طبقات استثمارگر قدیمی و نابودی سیستم کنترل و سرکوب دولتی آن‌ها ضروری است.

به همین دلیل است که ایجاد یک قدرت انقلابی جدید، دیکتاتوری پرولتاریا، برای توانمندسازی توده‌ها جهت تغییر جامعه و سرکوب تلاش‌ها برای بازگرداندن نظم قدیمی ضروری است. انقلاب چین به رهبری مائو دقیقاً همین کار را انجام داد. میلیون‌ها نفر برای بیرون راندن امپریالیسم خارجی قیام کردند تا مهاجمان ژاپنی را که در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ میلیون‌ها نفر را قتل‌عام کرده بودند، شکست دهند و در ادامه نیروهای ارتجاعی چیانگ کایشک مورد حمایت آمریکا را در جنگ داخلی ۱۹۴۵ شکست دهند. انقلاب پیروز شد، زیرا نیروهای نظامی امپریالیستی آمریکا در سال ۱۹۵۰ در شبه‌جزیره کره پیشروی می‌کردند. این جنگ کره بود و تهدید به حمله به چین وجود داشت و حدود ۲۰۰۰۰۰ داوطلب چینی در کنار نیروهای کره‌ای جان خود را در مبارزه با امپریالیسم آمریکا از دست دادند. همان‌طور که گفتیم، ایدئولوگ‌های ضد کمونیست، فریاد می‌زنند که کمونیسم کار نمی‌کند.

اما نظام امپریالیستی هرگز از تلاش برای جلوگیری از به کار افتادن و به ثمر نشستن سوسیالیسم دست نکشیده است.

قدرت انقلابی جدید دولت در چین، به تغییرات و تحولات رادیکال، حمایت و جهت داد. قانون ازدواج ۱۹۵۰ به ازدواج‌های کودکان و ازدواج‌های از پیش تعیین شده پایان داد و به زنان حق طلاق داد. تا اوایل دهه ۱۹۵۰، قدرت انقلابی دولت نوین، ۳۰ تا ۴۰ درصد از زمین‌های کشت شده چین را از طبقات استثمارگر زمین‌دار دور کرده و بین حدود ۳۰۰ میلیون دهقان توزیع کرده بود. یک اقتصاد سوسیالیستی جدید، تخصیص منابع به جاهایی که مورد نیاز بود را ممکن ساخت.

تا سال ۱۹۶۵، چین ۲۰۰۰۰۰ پزشک دائمی آموزش داده بود. کمپین‌های سوادآموزی عمومی راه‌اندازی شد. و تا پایان دهه ۱۹۵۰، اکثر دهقانان دانش اولیه خواندن را کسب کرده بودند. اکنون، هرچقدر هم که این تغییرات شگفت‌انگیز بودند، اما تنها گام‌های اولیه تحول انقلابی بودند. برای مائو، پیروزی سال ۱۹۴۹ تنها آغاز یک فرآیند بود. اما نیروهای قدرتمندی در درون حزب کمونیست چین وجود داشتند که با دیدگاه ملی‌گرایانه بورژوازی هدایت می‌شدند. برای آن‌ها، هدف اساسی انقلاب غلبه بر عقب‌ماندگی و تحقیر توسط امپریالیسم و جایگزینی چین به عنوان یک قدرت صنعتی مدرن در نظم جهانی موجود بود. برای آن‌ها، انقلاب سیاسی-اجتماعی اساساً تا اواسط دهه ۱۹۵۰ به پایان رسید.

آن‌ها از برنامه صنعتی شدن سریع حمایت می‌کردند. آن‌ها می‌خواستند منابع را در شهرها بر روی کارخانه‌های بزرگ و مدرن و فناوری پیشرفته متمرکز کنند تا ارتش‌هایی از متخصصان ایجاد کنند و کارگران را از طریق مشوق‌های دستمزد و پاداش، انگیزه و نظم دهند. اکنون، مائو می‌خواست اقتصاد و فناوری را توسعه دهد، اما با ایده قرار دادن فناوری و تخصص بالاتر از مردم و خلاقیت آن‌ها مخالف بود. او طرفدار بهبود معیشت مردم بود، اما با انگیزه دادن به مردم با توسل محدود به منافع فوری مردم مخالف بود. او در جستجوی

رویکردی به برنامه‌ریزی سوسیالیستی بود که عملاً توده‌ها را قادر سازد تا تسلط کامل بر جامعه را به دست آورند و از ظهور نخبگان جدید در مواجهه با چالش‌ها و مشکلات جدید با تحلیل بازگشت سرمایه‌داری در اتحاد جماهیر شوروی جلوگیری کند. مائو در حال پیشبرد علم کمونیسم و درک آن از جامعه سوسیالیستی بود.

منظورم چیست؟

از یک سو، سوسیالیسم جهشی بزرگ با قدرت دولتی نوین و اقتصاد رهایی‌بخش است که در خدمت رهایی بشریت است.

از سوی دیگر، سوسیالیسم جامعه‌ای در حال گذار است که هنوز با نابرابری‌ها و تفاوت‌های اجتماعی بین شهرها و مناطق روستایی، بین اقلیتی که عمدتاً در حوزه ایده‌ها و مدیریت کار می‌کنند و کسانی که عمدتاً درگیر فعالیت‌های یدی (کارگری) هستند، بین صنعت و کشاورزی، بین زن و مرد و غیره، مشخص می‌شود. تفاوت‌هایی در درآمد و پول وجود دارد و قیمت‌ها هنوز برای عملکرد اقتصاد ضروری هستند.

این زخم‌های طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری را نمی‌توان یک‌شبه از بین برد. اما نمی‌توان به سادگی با آن‌ها زندگی کرد. این نابرابری‌ها باید محدود، کاهش و در نهایت بر آن‌ها غلبه کرد. و مائو فراتر رفت. او تحلیل کرد که چگونه یک طبقه ممتاز جدید، یک طبقه سرمایه‌دار بورژوازی جدید در جامعه سوسیالیستی ظهور می‌کند. ریشه‌های آن در این نابرابری‌ها و بقایای سرمایه‌داری است. و این قدرت بورژوازی جدید در سطوح بالای حزب و دولت انقلابی متمرکز شده است. این رهروان سرمایه‌داری، همان‌طور که نامیده می‌شدند، به نام سوسیالیسم کارآمدتر به دنبال این بودند که اقتصاد چین را بر پایه سود قرار دهند، سیستم آموزشی را بر پایه تکنوکرات‌های نخبه‌گرا قرار دهند تا منابع را در شهرها به دور از روستاها که اکثریت قریب به اتفاق مردم، دهقانان، در آن زمان زندگی می‌کردند، متمرکز کنند. و این رهروان سرمایه‌داری قدرت و نفوذ فوق‌العاده‌ای در ارتش، دولت، نهادهای اقتصادی، آموزشی و فرهنگی داشتند.

و در اواسط دهه ۱۹۶۰، آن‌ها در حال مانور بودند. آن‌ها آماده بودند تا قدرت را به دست بگیرند.

انقلاب فرهنگی

مائو در سال ۱۹۶۶ انقلاب فرهنگی را برای پرداختن به یک مشکل تاریخی جهانی انقلاب کمونیستی آغاز کرد. چگونه انقلابی را که هدفش پایان دادن به همه استثمار و ستم است، حفظ کنیم و در مسیر دستیابی به آن هدف ادامه دهیم. و چگونه این کار را به روش‌هایی انجام دهیم که توده‌های میلیونی را قادر سازد تا این مشکل را درک کرده و با آن دست‌وپنجه نرم کنند. اشکال نوینی از مبارزه انقلابی را تحت سوسیالیسم به راه بیندازند تا از بازگشت سرمایه‌داری جلوگیری کنند و نهادهای جامعه از جمله حزب پیش‌تاز کمونیست را بیشتر متحول کنند و تفکر و ارزش‌های مردم را متحول کنند.

حالا، هیچ مقطعی در تاریخ کمونیسم بیشتر از انقلاب فرهنگی ۱۹۶۶ و ۱۹۷۶ مورد تهمت، دروغ و بدنام‌سازی قرار نگرفته است.

می‌خواهم با شما یک نمونه تکان‌دهنده اما معمول از این دروغ‌گویی و این تهمت و تأثیر آن را بررسی کنم. پس بیایید اولین اسلاید را بالا ببریم.

آیا حاضرین در جلسه می‌توانند این اسلاید را ببینند؟

خب. این کتاب است. «آخرین انقلاب مائو» نوشته رودریک مک‌فارکووار و مایکل شین‌هاوس. این کتاب تبلیغ می‌شود و به‌عنوان تاریخ علمی قطعی انقلاب فرهنگی تلقی می‌شود و تصویری از مائو به‌عنوان یک هیولا و قتل‌عام است. آیا قبلاً این را شنیده‌اید؟

حالا برای تقویت این دروغ، نویسندگان به جلسه‌ای ادعایی استناد می‌کنند که در آن مائو مسیر انقلاب فرهنگی را تعیین می‌کند. بیایید اسلاید شماره دو را بالا ببریم. آن‌ها از مائو نقل‌قول می‌کنند که می‌گوید حتی وحشیانه‌تر.

هرچه وحشیانه‌تر، بهتر. فکر نمی‌کنید؟ هر چه افراد بیشتری را بکشید، انقلابی‌تر هستید.

خب، این یک جمله بسیار زشت و ترسناک است که می‌گویند مائو برای تعیین مسیر انقلاب فرهنگی بیان کرده است. حالا هر دانشجوی جدی مائو، از جمله من، می‌خواهد بداند منبع این جمله مائو چیست.

خب، بیایید به پاورقی کتاب آخرین انقلاب مائو که در صفحه ۵۱۵ است، برویم.

بیایید به اسلاید شماره سه برویم. این چیست؟ از یک منبع معتبر، بسیار معتبر که توسط یکی از نویسندگان دیده شده است.

وای خدای من. [خنده] منبع [] این جمله‌ی تکان‌دهنده، باور کنید. اما صبر کنید، چیزهای بیشتری هم هست.

در سال ۲۰۱۵، یکی از نویسندگان کتاب «آخرین انقلاب مائو» در مقابل گروهی از محققان جوان اعتراف کرد که در ترجمه اشتباه کرده است. بیایید اسلاید شماره چهار را اضافه کنیم، مائو درواقع گفته بود.

هرچه تعداد کشته‌شدگان بیشتر باشد، آرزوی بازماندگان برای انقلاب بیشتر می‌شود.

به عبارت دیگر، هرچه تعداد کشته‌شدگان توسط سیستم ارتجاعی بیشتر باشد، کسانی که زنده می‌مانند، اشتیاق بیشتری برای پایان دادن به این نوع وحشت خواهند داشت. دقیقاً برعکس چیزی که می‌گویند. اما این مطالعه‌ی قطعی انقلاب فرهنگی است.

این دقیقاً برعکس چیزی است که ظاهراً مائو می‌گفت، اما آسیب وارد شده است. مأموریت انجام شد.

آن جمله‌ی نادرست منسوب به مائو که بی‌وقفه در نقدها تکرار می‌شد.

در رساله‌های اعتقادی به آن استناد می‌شود.

آن را جستجو می‌کنید، ظاهر می‌شود و دوباره ظاهر می‌شود. حالا، می‌توانم بقیه عمرم را صرف رد این نوع دروغ‌ها و تهمت‌ها کنم، و واقعاً نمی‌خواهم این کار را انجام دهم.

استالین ده‌ها میلیون نفر را کشت. مائو نسبت به جان انسان‌ها بی‌تفاوت بود. درحالی‌که درواقع امید به زندگی در طول سال‌های رهبری مائو از ۳۲ در سال ۱۹۴۹ به ۶۵ در سال ۱۹۷۵ دو برابر شد. بنابراین می‌توانید این را نادیده بگیرید؟ نه؛ انقلاب فرهنگی ترور انتقام‌جویانه اوباشان نبود. اشکال اصلی مبارزه انقلاب فرهنگی، بحث‌های جمعی، بسیج سیاسی جمعی و انتقاد جمعی بود. آنچه چیزهای جدید سوسیالیستی نامیده می‌شد، از دل این مبارزه، بحث و آزمایش شدید پدیدار شد. اشکال مشارکتی‌تر حکومت سیاسی به نام کمیته‌های انقلابی، کارگران و دهقانان را قادر ساخت تا مسئولیت بیشتری در جهت‌دهی جامعه بر عهده بگیرند. [پوزخندی می‌زند] تحقیقات درهای باز، دانشمندان را به روستاها آورد تا در کنار دهقانان آزمایش‌هایی انجام دهند تا دانش و زندگی را به اشتراک بگذارند. انقلاب فرهنگی، عادل‌ترین سیستم مراقبت‌های بهداشتی جهانی مبتنی بر نیازها را در جهان ایجاد کرد که شامل ۱ میلیون پزشک به اصطلاح بابرهنه، جوانانی از شهرها و دهقانان جوانی بود که به پزشکان آموزش‌دیده‌ای تبدیل شدند که به روستاها سفر می‌کردند.

هنر انقلابی نوینی در حال خلق شدن بود. اپراها و باله‌های مدل، تکنیک‌ها و فرم‌های غربی و غیرغربی را باهم ترکیب می‌کنند و زنان قوی را که برای دنیای نوین می‌جنگند، روی صحنه می‌آورند.

این‌ها پیشرفت‌های باورنکردنی بودند. با این حال، گردانندگان سرمایه‌داری که در سال‌های اولیه انقلاب فرهنگی متحمل شکست‌ها و عقب‌نشینی‌های بزرگی شده بودند، همچنان پیرامون برنامه خود بسیج می‌شوند و چیزهای جدید سوسیالیستی را تضعیف می‌کنند. این نوع تغییرات و دگرگونی‌هایی است که من توصیف می‌کنم. مائو و انقلابیون توده‌ها را بسیج کردند تا از تغییرات انقلابی دفاع کنند و برای مسیر انقلابی بجنگند. اما گردانندگان سرمایه‌داری پس از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶، قدرت لازم برای انجام یک کودتای خشونت‌آمیز را به دست آوردند. آن‌ها نهادهای انقلابی را برچیدند و شروع به بازسازی سیستماتیک جامعه در امتداد خطوط سرمایه‌داری کردند و سود را در فرماندهی اقتصاد قرار دادند. سوسیالیسم در چین شکست خورد و مرحله اول انقلاب کمونیستی به پایان رسید. اما اگر با یک لنز تاریخی به عقب برگردید، می‌بینید که این چقدر مهم بود. اینکه چگونه انسان‌های واقعی از طریق مبارزات پیچیده و مهیج، جامعه و خود را متحول می‌کردند. و درس گرفتن از این تجربه مستلزم درس گرفتن از کاستی‌ها و مشکلات عمده آن نیز هست. باب آواکیان این تجربه را عمیقاً تحلیل کرده است و من می‌خواهم به چند نکته کلیدی اشاره کنم.

انقلاب فرهنگی بحث بی‌سابقه‌ای را در مورد مسیر و آینده جامعه آغاز کرد، اما هنوز بیش‌ازحد محدود بود. شما باید مائو و راه سوسیالیستی را در مقابل کسانی که چنان نبودند و نمی‌کردند، ترجیح می‌دادید. کمونیسم نوین توسعه‌یافته توسط باب آواکیان و دیدگاه آن از جامعه سوسیالیستی، شیوه تفکر رسمی را که مردم باید با آن موافق باشند، رد می‌کند. بله، مارکسیسم برای ایفای نقش

رهبری در جامعه نیاز به ایفای نقش دارد، اما درجایی که مردم به صورت نهادی تحت فشار قرار می‌گیرند تا آنچه را که به آن اعتقاد ندارند، برای کنار آمدن با جامعه ابراز کنند. این امر علیه رسیدن به جهانی است که در آن مردم آگاهانه و با شرایط و خودشان کنار می‌آیند.

در مورد فرهنگ نیز به همین ترتیب، همه چیز بیش از حد محدود بود. هنر انقلابی ایجاد شده راهگشا بود، اما آن شورونشاط لازم برای سبک‌ها و مکاتب مختلف وجود نداشت. فشار برای انجام هنر سیاسی وجود داشت و هنر غربی به طور یک‌جانبه به عنوان وسیله‌ای برای امپریالیسم فرهنگی دیده می‌شد. همچنین چیزی وجود داشت که باب آواکیان آن را به عنوان نوعی شیء انگاری توده‌های ستمدیده توصیف کرده است. این ایده این بود که کارگران و دهقانان، به دلیل اینکه قبل از انقلاب رنج کشیده بودند و به دلیل اینکه با دستان خود کار می‌کردند، نوعی دانش خودکار (اتوماتیک) از آنچه برای پیشرفت جامعه و چگونگی برخورد با مشکلات آن لازم است، خواهند داشت. اما این مستلزم درک علمی از جامعه و هدف انقلاب است. این امر صرفاً از طریق تجربه زیسته و نفرت از ستم حاصل نمی‌شود. و این چیزی است که ما امروز در جامعه با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم. شباهت‌های بین برخی از مشکلات در انقلاب فرهنگی جالب است. این ایده که افراد ستمدیده صرفاً به دلیل ستمدیده بودن، به دلیل آن تجربه زیسته، از درک و حقیقت خاصی برخوردارند. اما واقعیت این است که شما به درک علمی از جامعه در جهان نیاز دارید. و تجربه زیسته مهم است، اما آن نوع درکی را که برای تحلیل و تغییر کامل جهان لازم است، ندارد. و در ارتباط با این، مفهوم غیرعلمی حقیقت طبقاتی بود. در راه‌اندازی انقلاب فرهنگی، مائو و انقلابیون اظهار داشتند که بورژوازی حقیقت خود را دارد و پرولتاریا حقیقت خود را. اما آواکیان تأکید کرده است که حقیقت، حقیقت است. چه در مورد قوانین فیزیک صحبت کنیم و چه در مورد درک چگونگی درهم‌تنیدگی سرمایه‌داری و نژادپرستی، حقیقت ماهیت طبقاتی ندارد.

در نهایت، از سوی مائو، دیدگاه اصلی و راهنمای او، دیدگاهی که انقلاب چین را رهبری کرد، کمونیسم و انترناسیونالیسم (بین‌الملل‌گرایی) بود. به عنوان مثال، چین به مبارزات انقلابی کمک فرستاد.

دهقانان برای مبارزه آزادی‌بخش ویتنام علیه امپریالیسم آمریکا برنج می‌کاشتند. اما میزان قابل توجهی از ناسیونالیسم با انترناسیونالیسم آمیخته بود. منظورم این است که به مسائل از منظر چین به عنوان یک دولت ملی نگاه کنیم.

این گرایش ناسیونالیستی منفی به‌ویژه در امور بین‌الملل مخرب بود. چین در اوایل دهه ۱۹۷۰ با تهدید واقعی حمله، از جمله حمله هسته‌ای توسط اتحاد جماهیر شوروی که دیگر سوسیالیستی نبود، بلکه یک قدرت امپریالیستی بود، روبرو بود. در پاسخ به این خطر واقعی و مبرم، مائو و حزب کمونیست چین سیاست گشودن به غرب را اتخاذ کردند و به دنبال اتحاد با ایالات متحده آمریکا بودند، به‌ویژه برای کمک به مسدود کردن و محدود کردن توانایی اتحاد جماهیر شوروی برای حمله به آن. اما این منجر به سازش غیرمنطقی با دولت‌های پیرامون طرفدار آمریکا مانند ایران و فیلیپین شد که در آنجا مبارزه انقلابی در جریان بود.

بنابراین این‌ها برخی از مشکلات در تجربه تاریخی مرحله اول انقلاب کمونیستی هستند. این انقلاب‌ها عمدتاً به دلیل قدرت بیشتر امپریالیسم شکست خوردند.

اما این نوع مشکلات از عوامل کمکی (عامل مؤثر یا عامل کمک کننده به ایجاد چیزی-م) بودند. و حتی منتقدانه‌تر، و می‌خواهم بر این تأکید کنم، حتی منتقدانه‌تر، بدون کندوکاو در تفکر غیرعلمی که منجر به این نوع خطاها شد، بدون کندوکاو در آن تفکر، این انقلاب‌ها حتی اگر شکست نمی‌خوردند، نمی‌توانستند در مسیر انقلابی رهایی تمام بشریت ادامه دهند، و برای رسیدن به جهانی کاملاً رهایی یافته برسند. زیرا این روش و رویکرد غیرعلمی مانعی برای پیشبرد انقلاب و رسیدن به جهانی عاری از استثمار و ستم بود (جهان کمونیستی-م).

اما بازهم، جنبه اصلی این انقلاب‌ها [پوزخندی می‌زند] این بود که آن‌ها پیشرفت‌های غیرمنتظره (فراشکافتها یا موفقیت‌های بزرگ-م) برای بشریت بودند. و کل این تاریخ به‌طور قدرتمندی نشان می‌دهد که جهان نباید این‌گونه باشد. اینکه هیچ‌چیز ذاتی در طبیعت انسان وجود ندارد که ما را به یک زندگی سگی محکوم کند. اما مهم‌تر از همه، ما صرفاً به گذشته نگاه نمی‌کنیم.

اکنون یک کمونیسم نوین برای پیشرفت وجود دارد.

همان‌طور که گفتم، رهبر انقلابی، باب آواکیان، تجربه عظیم این مرحله اول انقلاب کمونیستی را جمع‌بندی کرده است. این شامل یادگیری از آن تجربه و ساختن بر اساس آن بوده است.

اما کمونیسم نوین یک جهش کیفی فراتر از آن است و همچنین از جهات مهمی با نظریه کمونیستی که قبلاً توسعه یافته است، فاصله دارد. باب از حوزه‌های متنوعی از درک و تلاش بشر بهره برده است. هنر، علوم، فلسفه، تاریخ گسترده‌تر بشر. او تغییرات بزرگی را که در ۵۰ سال گذشته در جهان رخ داده است، تجزیه و تحلیل کرده است.

این کار منجر به سنتز نوین کمونیسم، کمونیسم نوین، شده است. بشریت اکنون چارچوب علمی برای مرحله جدید انقلاب کمونیستی خود دارد تا انقلابی کاملاً رهایی‌بخش در دنیای امروز انجام دهد که درواقع می‌تواند به غلبه بر همه استثمار، نابرابری اجتماعی و شیوه‌های تفکر مربوطه منجر شود. لحظه‌ای به آنچه گفتم توجه کنید.

بشریت اکنون چارچوب علمی برای مرحله نوین انقلاب کمونیستی دارد تا انقلابی کاملاً رهایی‌بخش در دنیای امروز انجام دهد که درواقع می‌تواند به غلبه بر همه استثمار، نابرابری اجتماعی و شیوه‌های تفکر مربوطه منجر شود. به همین دلیل است که می‌گوییم کمونیست بودن امروز به معنای پیروی از باب آواکیان است. این واقعاً مسئله‌ی بزرگی است و هیچ‌چیز دیگری مانند این از هیچ‌کس دیگری در هیچ کجای این سیاره بر نمی‌آید. و ادامه دادن به دنبال حقیقت شجاعت می‌طلبید. اینکه باب آواکیان از پشت کردن به توده‌های مردم ستم‌دیده در این کشور و سراسر جهان امتناع ورزد، از عقب‌نشینی امتناع ورزد. نه تنها در مواجهه با تهمت و سرکوب حاکمان، بلکه در مواجهه با نیش و کنایه‌های بسیاری از کلاه‌برداران و فرصت‌طلبان به اصطلاح چپ که می‌خواهند خود را رادیکال جلوه دهند اما واقعاً برای جایگاهی در این سیستم فاسد مبارزه می‌کنند.

در قلب کمونیسم نوین، یک رویکرد علمی کامل و منسجم به واقعیت وجود دارد. این رویکرد در مورد درک چگونگی واقعی امور، چگونگی به وجود آمدن آن‌ها به این شکل و چگونگی تغییر و امکان تغییر آن‌هاست و اینکه توده‌های مردم را قادر سازد تا این رویکرد علمی را برای انجام انقلابی که نیاز دارند و رهایی خود و در نهایت تمام بشریت، در پیش بگیرند.

اصرار بر رفتن به دنبال حقیقت وجود دارد. این به معنای یادگیری از منابع گسترده و متنوع است، از جمله افرادی که با سوسیالیسم مخالف و موافق نیستند، اما ممکن است بینش‌های مهمی در مورد جامعه جهان و حتی کمونیسم داشته باشند. بله، این ممکن است باعث مشکلات کوتاه‌مدت انقلاب شود، اما این معیار حقیقت نیست. همان‌طور که آواکیان گفته است، تمام چیزهایی که واقعاً درست هستند به ما کمک می‌کنند تا به کمونیسم برسیم. و در ارتباط نزدیک با این، کمونیسم نوین گرایشی را که اغلب مشخص شده و نظریه جنبش کمونیستی را تضعیف می‌کند، رد می‌کند. و این ایده‌ای است که می‌گوید هدف، وسیله را توجیه می‌کند. فکر می‌کنم مردم در مورد آن شنیده‌اند.

آیا می‌دانید چه کسی عبارت «هدف، وسیله را توجیه می‌کند» را ابداع کرد؟ ماکیاولی¹.

اوه، این در بحث قبلی مطرح شد. ماکیاولی. اما این ایده که هدف، وسیله را توجیه می‌کند به جنبش‌های اجتماعی انقلابی و رادیکال و مترقی وارد شده است. نه، ابزارها و روش‌های انقلاب کمونیستی باید از هدف جامعه و جهانی که در آن انسان‌ها واقعاً می‌توانند شکوفا شوند، سرچشمه بگیرند و در خدمت آن باشند.

شما نمی‌توانید واقعیت‌ها و روایت‌ها را برای جلب وفاداری مردم اختراع کنید.

شما نمی‌توانید با شکنجه انقلاب کنید. شما نمی‌توانید با سلاح‌های هسته‌ای از یک کشور سوسیالیستی دفاع کنید.

این با جایی که تلاش دارید به آنجا بروید و نحوه‌ی آن و با اخلاق مورد نیاز مغایرت دارد.

این مربوط به جهانی است که در آن قدرت، حق را تعیین می‌کند. وقتی می‌گویید هدف، وسیله را توجیه می‌کند، ما می‌خواهیم از جهانی که در آن قدرت، حق را تعیین می‌کند، فراتر برویم.

کمونیسم نوین تأکید زیادی بر اهمیت فضایی در جامعه سوسیالیستی دارد که جوش و خروش فکری و فرهنگی، تفکر انتقادی، کنجکاوی علمی و جستجوی بی‌وقفه حقیقت را تشویق می‌کند. به هر جا که این حقیقت منتهی شود، جامعه سوسیالیستی باید، بله، نیازهای مردم، به‌ویژه ستم‌دیدگان سابق را برآورده کند، اما این نیازها نباید به قیمت از دست دادن یک زندگی فکری و فرهنگی غنی و متنوع برآورده شود. این مهم نه تنها در رابطه با روشنفکران، دانشمندان، هنرمندان و سایرین در آن حوزه‌هاست.

¹ - نیکولو دی برناردو دئی ماکیاولی، دیپلمات، نویسنده، فیلسوف و مورخ فلورانس بود که در دوران رنسانس ایتالیا زندگی می‌کرد.

نیکولو ماکیاولی بیشتر به خاطر نوشتن کتاب «شهریار» (The Prince) مشهور است، یک راهنمای سیاسی در سال ۱۵۱۳ که حکومت عملی دولت را از اخلاق سنتی مسیحی جدا می‌کند و نام او را به نمادی از سیاست قدرت حيله‌گرانه، هوشمندان و بی‌رحمانه تبدیل می‌کند.

عبارت «هدف وسیله را توجیه می‌کند» از نیکولو ماکیاولی گرفته شده است، اگرچه این عبارت، تعبیر رایجی از ایده‌های اصلی سیاسی در کتاب «شهریار» او در سال ۱۵۱۳ است.

بازکردن چشم مردم، بالا بردن و گسترش بینش، برانگیختن تخیل و حس شگفتی، آموزش مردم در روش علمی و ترویج روحیه انتقادی و کاوشگرانه‌ای که باید در جامعه سوسیالیستی دمیده شود. به همین دلیل است که کمونیسم نوین تأکید زیادی، بی‌سابقه در تاریخ، بر دامنه و مقیاس، نه تنها بر محافظت از مخالفت، بلکه بر ترویج مخالفت، حتی از سوی افرادی که با سوسیالیسم و کمونیسم مخالفند، دارد. اگر این اتفاق نیفتد، قادر به شناسایی، ابراز وجود و اقدام در مورد مشکلات و نقص‌های جامعه سوسیالیستی نخواهید بود. و اگر این اتفاق نیفتد، جامعه‌ای نخواهید داشت که مردم بخواهند در آن زندگی کنند، جامعه‌ای که مردم بتوانند در آن نفس بکشند.

یکی دیگر از عناصر کلیدی کمونیسم نوین که بیشتر چیزهایی را که در اینجا برجسته و متمرکز می‌کند، چیزی است که باب آواکیان آن را هسته مستحکم با کشسانی زیاد بر اساس آن هسته مستحکم نامیده است. شما به یک هسته مستحکم در جامعه سوسیالیستی نیاز دارید. هدف اصلی فراتر رفتن از همه اشکال تضاد طبقاتی و اجتماعی و تفرقه به جامعه جهانی بشریت است که در آن مردم آگاهانه جامعه و خود را تغییر می‌دهند و به عنوان مراقبان کره زمین عمل می‌کنند و هسته مستحکم برای پیشبرد و هدایت این مبارزه به رویکرد علمی نیاز دارد. اما در عین حال، آواکیان خاطرنشان می‌کند که این هسته مستحکم باید به انواع گرایش‌ها و انواع روندهای مختلف تلاش می‌کنند برای تعیین اینکه چه چیزی واقعاً به کجا منتهی می‌شود، میدان عمل و ابتکار عمل بدهد. رهبری انحصار دانش (علم-م) را ندارد. همچنین نیاز به یادگیری دارد. و اگر قرار است همه این‌ها واقعی باشند، باید مایل باشید که تا مرز از دست دادن قدرت بروید اما آن قدرت را از دست ندهید. به عبارت دیگر، نوع مناظره و رقابت ایده‌ها و برنامه‌هایی که به عنوان بخشی از درک و تغییر جهان مورد نیاز است، به این معناست که گاهی اوقات اوضاع بسیار متشنج و وحشیانه می‌شود. بیاید به عنوان مثال بگوییم که در جامعه نوین سوسیالیستی اعتراضات توده‌ای وجود دارد و مردم به خیابان‌ها تحصن می‌کنند. همه این‌ها تا زمانی که مردم خرابکاری و ضدانقلاب سازمان یافته انجام ندهند، توسط قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی محافظت می‌شود.

اما ضدانقلاب‌ها سازمان دهی خواهند کرد و دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی باقی مانده، شما را تحت فشار قرار خواهند داد. اما شما به مناظره آزاد، این نوع مناظره آزاد ایده‌ها و برنامه‌ها نیاز دارید، زیرا در مثال من در اینجا، سیاست‌های زیست محیطی ممکن است مشکلات واقعی داشته باشند. و فراتر از آن، این گونه است که توده‌های مردم یاد می‌گیرند، می‌توانند تشخیص دهند که چه چیزی به سمت جهانی بدون ظلم، استثمار و غارت سیاره پیش خواهد رفت و چه چیزی نخواهد رفت. و این در همه عرصه‌ها صدق می‌کند و بخش اساسی از تغییر توده‌ها برای پذیرش مسئولیت بیشتر در جهت دهی جامعه است. بنابراین، شما در لبه تیغ هستید، خطر می‌کنید اما قدرت دولتی را از دست نمی‌دهید و آن قدرت را ارزشمند می‌کنید تا حفظ شود. این برای انرژی و زنده دلی (شادابی و سرحالی-م) جامعه سوسیالیستی و ایجاد راه و کشف مسیرهای کمونیسم ضروری است.

کمونیسم نوین چارچوب علمی کاملاً نوین و ضروری برای درک و تغییر جهان است. تمام جهان را در اولویت قرار می‌دهد و انقلاب جهانی را برای رهایی بشریت به پیش می‌برد. و روش و رویکرد کمونیسم نوین باید خلاقانه و فوری برای انقلاب کردن و حل مشکلات انقلاب کردن در اینجا و در سراسر جهان در حال حاضر اعمال شود. زیرا هر زمانی نیست، اما این زمان نادری است که امکان انقلاب بیشتر است. وقتی کسانی که بر ما حکومت می‌کنند به گونه‌ای تقسیم می‌شوند که از زمان جنگ داخلی اواسط قرن نوزدهم، زمانی که رژیم فاشیست ترامپ هنجارهایی مانند حاکمیت قانون را در هم می‌شکنند و زمانی که کشور تقسیم شده است و نهادها توسط انشعابات و تفرقه‌ها هدایت می‌شوند به گونه‌ای که در طول عمر خود ندیده‌ایم، تقسیم شده‌اند.

بنابراین، برای نتیجه‌گیری، بله، شستشوی مغزی ضد کمونیستی و این پیام که کمونیسم کارساز نیست، فراگیر است. این امر مردم را گیج و سردرگم می‌کند. و بله، ما باید برای حقیقت سخت تلاش کنیم و بینش مردم را بالا ببریم.

بله، این حمله‌ی بیدارانه (وُک) به علم و حقیقت عینی، مانع بزرگی است که باید با آن مقابله کرد و آن را شکست داد.

اما ما چیزهای زیادی هم برای انجام دادن داریم. ظرفیت تولیدی، فناوری، به هم‌پیوستگی بشریت جهان، پتانسیل باورنکردنی برای حل مشکلات مادی و اجتماعی و اقدام در مورد وضعیت اضطراری زیست‌محیطی ایجاد می‌کند. اما تنها بر اساس انجام یک انقلاب واقعی برای ایجاد یک سیستم اساساً متفاوت، همان‌طور که در این قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی آمده است.

ما رهبری نادر و منحصریه‌فرد باب آواکیان را داریم.

او پروژه کمونیستی را نجات داده و آن را بر پایه‌ای کاملاً و منسجم علمی و بر پایه‌ای کاملاً رهایی‌بخش قرار داده است. و او رهبری مداوم انقلاب را بر عهده دارد، و همواره آثار جدیدی می‌نویسد و منتشر می‌کند، مانند مجموعه مقالاتش که دروغ‌ها و ورشکستگی اعلامیه استقلال را افشا می‌کند یا نوشته جدیدش در مورد محدودیت‌های کمک‌های متقابل به‌عنوان راهبردی که همه باید وارد آن شوند.

و ما استراتژی انقلاب و چشم‌انداز و طرح کلی در این قانون اساسی برای یک جامعه سوسیالیستی رهایی‌بخش را داریم. برادران و خواهران و همه کسانی که چه خطراتی وجود دارد، اهمیت می‌دهند. خطرات نمی‌توانستند از این بالاتر باشند. همان‌طور که باب آواکیان گفته است، زمانی که امکان یک جایگزین واقعاً رادیکال و حقیقتاً رهایی‌بخش، یک سیستم و روش زندگی اساساً متفاوت، آن‌طور که انقلاب کمونیستی نشان می‌دهد، وجود داشته باشد؛ هنگامی که جلو این [راه] در واقعیت و در ذهن مردم بسته شود، انواع دهشت‌ها ادامه خواهد یافت. و دیر یا زود کسانی که ذهنشان به این جایگزین رهایی‌بخش بسته شده است، به نحوی در آن دهشت‌ها همدست می‌شوند یا حداقل با آن سازگار می‌شوند. پس بگذارید اینجا تمام کنم. چالش امروز، قدم گذاشتن در این انقلاب است.

هیچ کار معنادارتری وجود ندارد که بتوانید با زندگی خود و برای آرمان بشریت انجام دهید. خیلی ممنونم.

***لینک ویدیوی سخنرانی رفیق ریموند لوتا در یوتیوب این است:**

<https://www.youtube.com/watch?v=djxm-61pPyo&t=854s>

توضیح ضروری:

ریموند لوتا نویسنده، محقق اقتصاد سیاسی کمونیست انقلابی و از اعضای برجسته حزب کمونیست انقلابی آمریکا است. او به خاطر سخنرانی‌ها و پژوهش‌هایش درباره نقد نظام سرمایه‌داری و تبیین تاریخ واقعی کمونیسم شناخته می‌شود.

فعالیت‌ها و دیدگاه‌ها

- نویسنده و پژوهشگر در حوزه اقتصاد سیاسی.
- عضو برجسته و فعال حزب کمونیست انقلابی آمریکا (RCP).
- برگزاری سخنرانی‌های دانشگاهی در میان دانشجویان و اساتید در نقد نظام سرمایه‌داری امپریالیستی و ضرورت انقلاب کمونیستی در آمریکا.

آثار برجسته

- کتاب «آمریکا در سراسیمه» در تبیین نظام سرمایه‌داری-امپریالیسم جهانی .
- «همه آنچه شما درباره تاریخ انقلاب کمونیستی و راه واقعی رهایی فکر می‌کنید، اشتباه است، درواقع شما هیچ نمی‌دانید» در نشریه انقلاب ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا، شماره ۳۲۳، ۲۴ نوامبر ۲۰۱۴ به چاپ رسید و کمی بعد به صورت یک کتاب مجزا انتشار یافت.
- سلسله مقالاتی که لوتا در طول سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ نوشت و با عنوان «**سوسیالیسم میلیون‌ها بار بهتر از سرمایه‌داری است و کمونیسم، جهانی از آن‌هم بهتر است**» در شماره‌های مختلف نشریه انقلاب منتشر می‌شد. این مجموعه شامل ۱۶ بخش است که در کانال کمونیسم نوین به سادگی قابل دسترسی و خواندن هست.

تاریخ انتشار ۲۵ مرداد ۱۴۰۵

ترجمه و تکثیر توسط:

گروه کمونیست‌های انقلابی ستیز نوین کمونیسم در ایران

کانال کمونیسم نوین

https://t.me/New_Communist/3525

